

خبرنگار به من گفت که اینها می‌گویند شما به غارها و کوه‌ها پناه بردید، اصلاً در جغرافیای افغانستان وجود ندارد. از آن طرف مرزها می‌آید، باز فرار می‌کنید، ولی برای من تعجب است که تو در فاصله بسیار نزدیک به فرماندهی کل ایساف قرار داری

عملیات‌هایی بود که شکست بخورید؟

ما در ابتدا وسایل ابتدایی داشتیم، بعدتر وسایل تکنیکی نو تجربه می‌شد و انفجارات توسط ریموت کنترل صورت می‌گرفت که این ریموت‌ها هنوز به پختگی‌اش نرسیده بود. اولین شهدایی که ما در شهر کابل داشتیم در دو واقعه، دو تن از محصلین طب بودند، هر دو واقعه انفجار بمب خودشان قبل از جاگذاری بود.

آن لحظه که به شما خبر می‌دادند هم‌رمزتان این چنین موفق به مقصد و هدف نشده و خودش هم آسیب دیده، به شهادت رسیده، جزیی از اهداف شما را نتوانسته به انجام برساند، وقتی این خبر به شما داده می‌شد شما پیش خودتان چی می‌گفتید، آن لحظه چه حسی داشتید؟ خلوت و دعا می‌کردید، چه کار می‌کردید؟

اگر ما یک عملیات ناکام می‌داشتیم، چیزی بود که الله خواسته بود. تقدیر الهی بود و ما به آن راضی هستیم ولی وقتی دوستان و برادران و هم‌رمزتان خود را از دست می‌دادم، می‌گفتم انالله و انا الیه راجعون. در حق‌شان دعای قبول شهادت‌شان می‌کردیم هیچ‌گاه احساس غم و اندوه آن چنانی نکردیم که به یک حسرت تبدیل شود یا به ناامیدی بینجامد. هر قربانی ما را استوارتر می‌ساخت.

آیا شده بود که مکان شما لو برود و نیروها حمله کنند و شما حضور داشته باشید؟

هیچ‌گاه نشده از طرف کسانی که در صفوف ما نفوذ کرده باشند، جایمان افشا بشود. دو بار من دستگیر شدم، هر دو بار اشتباه تکنیکی استفاده از وسایل ارتباطی بود، یک بار اینترنتی بود که من از آن در افاق خود استفاده می‌کردم، آن را دشمن تعقیب کرده بود و بار دیگر هم موبایل همراه من. دو بار من دستگیر شدم ولی الحمدلله یک بار هم نتوانستند من را شناسایی بکنند.

با چه عنوانی شما را دستگیر می‌کردند؟

مظنون و مشکوک دستگیر می‌کردند ولی نمی‌توانستند تثبیت کنند که چه کسی هست.

کسی که جایزه شش میلیون دلاری برایش تعیین شده براحتی توانسته این دستگیری‌ها را پشت سر بگذارد؟

در آن زمان هنوز جایزه اعلام نشده بود.